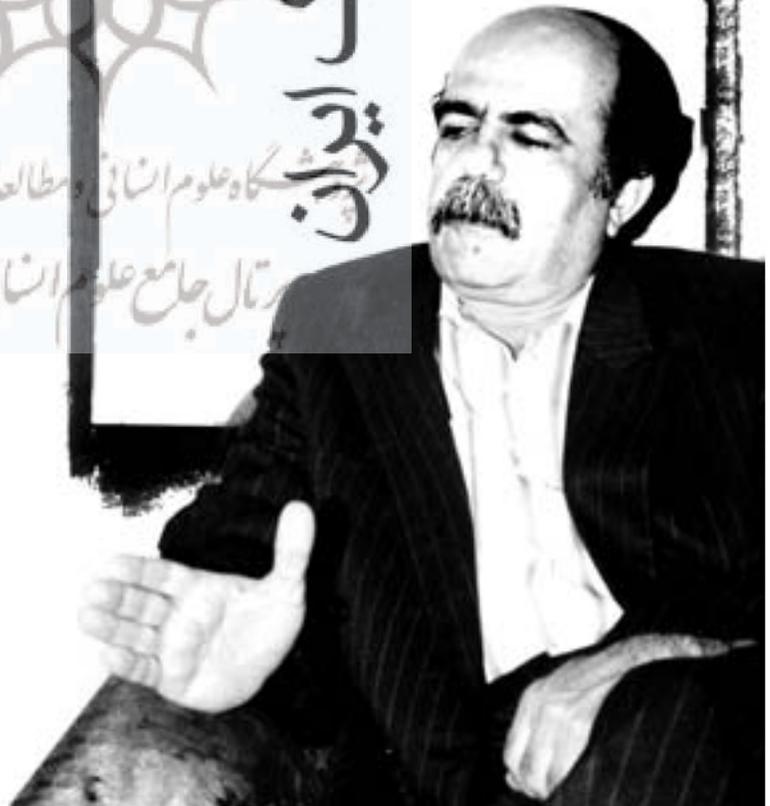


• گفتگو: ندا عابد

گفتگو با دکتر میرجلال الدین کزازی

طنز در ادبیات کلاسیک ایران



■ تخصص شما در زمینه ادبیات کلاسیک و بخصوص شاهنامه است. با توجه به اشراف شما نسبت به این حوزه سؤال اولم این است که شما جایگاه طنز را در داستان‌ها و ادبیات کلاسیک فارسی چه طور و چگونه می‌بینید. در واقع ریشه‌ها و کیفیت طنز فارسی از ابتدا تا قبل از مشروطه را به طور خلاصه بیان بفرمایید.

بی‌گمان یکی از زمینه‌های ادبی و هنری در فرهنگ ایرانی طنز است ما حتی در آن چه از ادب باستانی ایران بر جای مانده است گاه به رگه‌ها و نمونه‌هایی از طنز باز می‌خوریم، برای نمونه چالش نامه‌ای که به زبان پهلوی اشکانی سروده شده است و خوشبختانه از گزند روزگار بر کنار مانده به دست ما رسیده است به نام «درخت آسوریک» که در آن به نمونه‌های درخشانی از طنز باز می‌خوریم در آن چالشی که خرما بُن با بز دارد گه گاه نمونه‌هایی از طنز که دستمایه هر کدام از این دو هماورد قرار می‌گیرد در نکوهش دیگری می‌توانیم یافت از همین نمونه‌ها که بر جا مانده است سنجیده و خردورانه است اگر بینگازیم که در ادب کهن ایران به هر روی طنز چونان هنجاری ادبی روایی داشته است. اما نمونه‌های برجسته‌تر و افزون‌تر در طنز را در پهنه ادب پارسی سراغ می‌کنیم. برای نمونه می‌توان از نخستین سخنوران ایرانی که به سرودن در زبان پارسی آغازیده‌اند یاد کرد.

کسانی مانند «منجیک ترمذی» سروده‌های طنزآلود دارند هرچند که در این گونه سروده‌ها مرز میان طنز و هزل به روشنی دریافتنی نیست. اگر ما با آن بخش‌بندی و دیدگاه که امروز به طنز می‌نگریم به سروده‌های کسانی مانند منجیک بنگریم شاید بر آن باشیم که آن چه او در بیت‌های خود آورده است، پیشتر از گونه هزل است تا طنز، به هر روی آن چه که در آن گمانی نیست، این است که یکی از بسترهای فراخ طنز هزل است. اما آن چه طنز را از هزل باز می‌گسلد و جدامی دارد این است که طنز در تنگنای هزل نمی‌ماند. گاهی سخنور از آن روی به هزل می‌پردازد که خواست او تنها آفرینش پنداری شاعرانه است به یاری هزل اما طنزپرداز اگر به هزل روی می‌آورد تنها هزل را نمی‌خواهد هزل یکی از دستمایه‌های اوست برای این که بتواند راهی به فراسوی آن ببرد. به سخن دیگر خواست طنزپرداز نکته‌ای است طنز که به ناچار در هزل نمی‌گنجد او از هزل نیز چونان ترفندی ادبی بهره می‌برد تا آن نکته‌ای را که می‌خواهد به یاری هزل با ما

سوی دیگر ما می بینیم که در نوشته ها و سروده هایی که طنز آلود نیستند یا آنچنان که گفته می شود، نوشته ها و سروده هایی هستند به جد. گه گاه نمونه هایی درخشان از طنز دیده می شود، بیشتر این نمونه ها را در ادب نهانگرایانه و صوفیانه پارسی می یابیم، به ویژه در داستان هایی که سخنورانی مانند عطار در پیوسته اند یا نوشته اند درباره گونه و گروهی از پیران و پیشوایان درویش که آنان را فرزانه گان دیوانه یا دیوانه گان فرزانه یا فرزانه گان دیوانه وش می نامیم. یکی از نشانه های دیوانه وش در این فرزانه گان به کار گرفتن سخنان طنز آلود است. حتی گاهی ما می بینیم که آنان در طنز در سخن شوخ آن چنان بند گسل و بی پرواوند که به هنگام راز و نیاز با خداوند نیز این شیوه از سخن را فرو نمی گذارند.

من تنها به یک نمونه که نمونه ای برجسته است بسنده می کنم. پیر هرات خواجه عبدالله انصاری در رازگویی های خویش با دوست به گونه ای شوخ گفته است: «بار خدایا آن چه در بارگاه کبریایی تو نیست، در کلبه گدایی من هست»، این سخن پیداست که در سرشت و ساختار سخنی است شوخ و طنز آمیز، خواننده هنگامی که آن را می خواند به شگفت می آید و می اندیشد که آن چیست که خواجه هرات از آن برخوردار است اما آفریدگار جهان از آن بی بهره. خواجه در پی، خود این چیستان را روشن می دارد و می گوید: «زیرا تو چون خودی نداری و من چون تویی دارم، کلبه من آکنده از توست». این سخن به هر شیوه ای که ما آن را بکاویم باید بپذیریم که سخنی است شوخ که مایه های طنز را در خود نهفته می دارد. اما ما در شاهکارهای ادب پارسی گه گاه به گونه ای از طنز نیز باز می خوریم که آن را می توان «طنز وابسته» یا «طنز موقعیت» نامید. و آن طنزی است که در ساختار و سرشت خویش به راستی نمی تواند طنز باشد. اما هنگامی کارکرد طنز گونه می یابد که در نهاد و موقعیتی جای می گیرد که گونه ای ناسازی و رویارویی در میانه آن سخن با آن موقعیت و نهاد پدید می آید. طنز موقعیت به خندستان یا کمدی موقعیت می ماند، آن چنان که در سینما گفته می شود کمدی موقعیت این است که پدیده ای در گوهر و سرشت خویش خنده آور نیست، اما هنگامی که در زمینه ای جای می گیرد که با

است. دست کم در خوی و منش ما ایرانیان آن طنزی مایه دار و اثرگذار است که پیوندی با هزل داشته باشد به سخن دیگر گرانبگاه آن طنز هزل باشد. این را ما در نزد دیگر مردمان هم می بینیم. برای نمونه می گویم مردم اسپانیا که پرآوازه اند در نکته سنجی و بذله گویی بسیار در این گونه از رفتارهای ادبی پرده در و بی پرواوند شما آن جامی بینید که فرهیخته ای استادی که در دانشگاه درس می گوید یا کسانی چون او که گرانسنگ اند و به ادب و آیین رفتار می کنند، گه گاه هیچ پرده و پروایی در به کار بردن سخنان و نکته های بسیار گستاخانه هزل آمیز نمی شناسند. این پدیده تا آن جا که من می دانم پدیده ای است فراگیر که نمونه های آن را در فرهنگ ها و زبان های دیگر جهان می توان یافت. اما به هر روی اندک اندک ما می بینیم که در پهنه سخن پارسی به گونه ای از یکدیگر جدا شده اند. به این معنا که خواست طنز پرداز از هزل

در خوی و منش ما ایرانیان آن طنزی مایه دار و اثرگذار است که پیوندی با هزل داشته باشد به سخن دیگر گرانبگاه آن طنز هزل باشد

رسیدن به نکته ای نغز و طنز آلود است. طنز را به پاس هزل نمی خواهد. هزل پرداز نیست، طنزگوست. نمونه برجسته این گونه از طنز را بی هیچ گمان ما در نوشته های کوتاه عبید زاکانی می یابیم. من آماری نگرفته ام از این نوشته ها که در «رساله دلگشا» گردآمده است اما به هر روی می دانم که در صدی بالا از طنزهای عبید از همان گونه است که بردوش هزل برنشسته است، خاستگاه طنز آگاه سخت کوبنده است بیشتر طنزهای گرانبگاه اجتماعی هزل است اما سخن سنجی نکته دان، پرخاشگری اجتماعی، نقادی آزادمنش مانند عبید هزل را چنان بستر و بهانه طنز به کار می گیرد. از

در میان بگذارد. این که گه گاه گفته می شود هزل یکسره از طنز جداست، از دید من سخنی پایه ور و پذیرفتنی نیست، بسیاری طنزهای کوبنده، ماندگار، تلخ گزنده در زبان پارسی بر دوش هزل برنشسته است. آن چه این دور از هم می گسلد آن چنان که گفته آمد، این است که طنز هنگامی در هزل رخ می دهد که خواست گوینده سخنور تنها هزل نیست، هزل را چونان ابزاری و بهانه ای برای رسیدن به آن نکته طنز آمیز که خواست وی است به کار می گیرد. از این روی سروده های کسانی مانند منجیک را که از کهن ترین سراینده گان ایرانی اند می توان از گونه طنز دانست. اما طنزی که هنوز به درستی خویشتن را نیافته هنوز در تنگنای هزل مانده است هر چند خواست منجیک از این طنزها و هزل ها تنها هزل پیراسته از طنز نیست، او می خواهد به یاری هزل به گونه ای به طنز برسد تا بتواند نکوهیده خود را با سخنی گزنده و ماندگار و در یاد ماندنی بیازارد اما مانند هر پدیده ادبی دیگر هزل و طنز نیز سرگذشتی دارند و در هر زمان و دبستان ادبی کارکردی دیگرسان یافته اند هر چه ما به گذشته بیشتر باز می گردیم آمیخته گی طنز با هزل افزون تر می شود تا به آن جا که امروزیان می کوشند یکسره طنز و هزل را از یکدیگر بگسلند. اگر به طنز پردازان امروز گفته شود تو به هزل گرایانی این سخن را نکوهشی برای خود می شمارد و خوارداشتی. اما من بر آنم که طنز به هر روی از دل هزل برآمده است یا دست کم یکی از گسترده ترین و نیرومندترین بسترهای طنز هزل است با همه آن که امروزیان می کوشند این دو را از همدیگر بگسلند ما هنگامی که به طنز مردمی باز می گردیم و می اندیشیم و به سخن دیگر به آن چه مردم در این هنر پدید می آورند می بینیم که این آمیخته گی هنوز به گونه ای بسیار چشمگیر به جای است ما بسیاری از بذله ها و نکته های طنز و لطیفه ها را در این روزگار می شنویم که سخت نغز و سخن سنجانه است و نمی دانیم پدید آورنده آن کیست. اما آن نکته ناب نازک که جانمایه این طنز را می سازد پیش بر گرفته از هزل است. از آنجاست که کمابیش سخنی فراگیر شده است. نزد ما ایرانیان که بذله و لطیفه یا هزل آمیز است یا بی بهره از نکته سنجی و مزه و خوشایندی نکته ای که در این سخن گفته شد آشکارا نشان داده شده

آن ناساز است، خنده آور می شود. شما برای نمونه بینگارید که فلان چهره برجسته سیاسی برای نمونه جورج بوش که همه جهان او را می شناسند. یک روز با جامه ای روستایانه بیاید در شورای امنیت سازمان ملل سخن براند آن جامه روستایانه هنگامی که در روستا پوشیده شود به هیچ روی خنده آور نیست، اما بر تن جورج بوش و در مکانی چون شورای امنیت سازمان ملل چون با آن زمینه و جایگاه یکسره ناساز است بی گمان مایه شوخی و خنده می شود و همه خبرگزاری های جهان از آن یاد خواهند کرد و هنگامه ای بر پا می شود. طنز موقعیت هم درست به کمدی موقعیت می ماند، آن چه این دو را از هم می گسلد تنها این است که ما در طنز موقعیت با زبان سروکار داریم. یعنی هنگامی که کارکرد زبانی با زمینه و موقعیت خود ناساز باشد این گونه از طنز پدید می آید. یک نمونه بسیار درخشان از این گونه طنز را در مثنوی مولانا می بینیم در داستان آن کری که به دیدار بیماری می رفت چون می دانست سخنان بیمار را نمی تواند شنید، از پیش این سخنان را گمان زده بود، برای هر یک از آن ها پاسخ و سخنی دمساز و هماهنگ اندیشیده بود اما کار آن چنان که او می انگاشت پیش نرفت، آن بیمار سخنانی یکسره دیگرسان بر زبان راند که به هیچ روی با پاسخ های آن دوست دیدارگر همسان نبود. هنگامی که شما این پرسش و پاسخ شوخ و دل آویز و نکته سنجانه را می خوانید نمی توانید از خندیدن خودداری بورزید. یک نمونه دیگر که البته از این دید همسنگ و همتای داستان مثنوی نیست اما به هر روی طنزآمیز است. گفتگوی افراسیاب است با کیخسرو در شاهنامه، آن جا پاسخ های ناساز و شوخ و خنده آوری که کیخسرو به افراسیاب می دهد آگاهانه است. چون پیران در نهان کیخسرو را پرورده است و بالانده، افراسیاب آگاه شده است از این که کیخسرو زنده است، می خواهد وی را بیازماید و می خواهد ببیند که این جوان برای او خطرناک خواهد بود یا نه، پیران بر کیخسرو اندرز می گوید که در نخستین دیدار و گفتگوی خویش با افراسیاب خود را کانا و دیوانه و ش بنمایاند از این روی کیخسرو در پاسخ پرسش های افراسیاب سخنانی می گوید که به هیچ روی

با آن پرسش ها سازگار نیست برای نمونه اگر افراسیاب از آسمان می گوید کیخسرو از ریمان پاسخ می دهد. این ناسازی گونه ای از طنز موقعیت را پدید آورده است. طنز موقعیت از دیدی دیگر به ترفندی ادبی می ماند که آن را «کنایه تعریض» یا «گوشه

طنز در روزگار ما بسیار بیشتر از گذشته روایی و کارکرد هنری و فرهنگی یافته است. به قلمروهایی دگرگون راه برده است

زنی» می نامیم. گوشه زنی مانند طنز موقعیت یا کمدی موقعیت باز بسته به جایگاه و موقعیت سخنی است که در آن به کار گرفته می شود.

به گفته دیگر، سخن به تنهایی در سرشت خویش کنایی نیست، اما به گونه ای به کار برده می شود در نهاد و جایگاهی ویژه که کارکردی هنرمندانه و کنایی می یابد. به سخن دیگر برداشتی دیگر شنونده از آن می تواند داشت. یک نمونه بیابورم. اگر شما این بیت سعدی را که اندرزی در آن نهفته است «بزرگش نخواند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد» زمانی بر زبان برانید که با کسی روبرو هستید که از بزرگی به زشتی یاد می کند. این بیت سعدی در آن موقعیت به کنایه ای تلخ و گزنده دگرگون خواهد شد. شما به این گونه به شیوه ای پوشیده اما کارآو اثر گذار شنونده را مردی فرومایه و خرد و نادان شمرده اید. به هر روی آن چه گمانی در آن نیست، این است که طنز در روزگار ما بسیار بیشتر از گذشته روایی و کارکرد هنری و فرهنگی یافته است. به قلمروهایی دگرگون راه برده است. کمابیش می توان گفت در همه هنرها نمودی بارز دارد. در سینما، در نگارگری در پیکر تراشی به ویژه طنز بر نگاشته و

تصویری یعنی کارکرد طنز در نگارگری و نقاشی امروز آن چنان روایی یافته است که هنری دیگر و نوآیین را پدید آورده است. کم تر روزنامه یا مجله ای می توان یافت که نگاره ای طنز آلود در آن یافته نشود از آن جاست که در روزگار ما طنز را بسیار بیشتر از گذشته به جد می گیرند و هنر می شمارند. این کارکرد گسترده طنز بر می گردد به نیازها هنجارهای جامعه شناختی و روان شناختی در زمانه ما. چون زمانه ما زمانه شتاب و دگرگونی است شاید طنز برنگاشته و تصویری بیشتر از کارکردهای دیگر طنز آلود روایی یافته است زیرا با نگاهی به آن بر نگاشته می توانید بی درنگ به خواست نگارگر پی ببرید، هر چند گاهی این برنگاشته ها آن چنان پیچیده است که پس از درنگ و کاوش و بررسی نیز به دشواری می توانید به خواست نگارگر آن برسید. به هر روی پاره ای از این برنگاشته ها در شمار شاهکارهای هنر نگارگری است. و در جهان ماندگار است به پاس همین برنگاشته های طنز آلود است که ما امروز می توانیم از گونه ای دیگر از طنز یاد کنیم، طنز نگارینه و برنگاشته.

■ از یک جایی، شاید از حدود سرودن شاهنامه یا شاید بعدتر، آن چه که ما به آن می گوئیم طنز سیاه و آن چه که زمینه تراژدی می شود در ادبیات داستانی ما چه به شکل نظم و چه به شکل نثر وجود داشته و این جریان می آید تا بهرام صادقی مثلاً و صادق هدایت و... دیگران، این زمینه از طنز چگونه وارد تاریخ ادبیات داستانی ما شد. ضمن این که طی دو دهه اخیر دیگر کم تر نشانی از حضور قوی این نوع طنز در ادبیات داستانی که ثمره نگاه تیزبین نویسندگان ما باید باشد می بینیم. دلیل آن را در چه می بینید.

آن چه شما آن را «طنز سیاه» می خوانید، در پیشینه ادب ایرانی تا آن جا که من می دانم نمودی آشکار ندارد. اگر نمونه هایی هم بتوان یافت بسیار اندک است. به سخن دیگر گونه ای ترفند ادبی در آن دوران شمرده نمی تواند شد. اما این طنز سیاه را به شیوه ای نهفته و نمادین در بسیاری از داستان های کهن ایران می یابیم به ویژه در آن گونه از داستان که غمناک یا تراژدی نامیده می شود. شما اگر ساختار این

چون چرندوپرند و آثار بعدی چه طور می بینید؟

این قهرمانان طنز و نمونه‌ها و تیپ‌ها در فرهنگ و ادب ایران پیشینه‌ای کهن دارند، در رساله دلگشا از عبید شما به چند قهرمان باز می‌خورید که یکی از آن‌ها «تلخک» است که «طلحک» نوشته شده من برآتم که این نام در بن پارسی است ریخت گشته و دگرگون شده تلخک است، تلخک نامی است که از سر شوخی و طنز به این قهرمان نهاده‌اند. به سخن دیگر از آن روی او را تلخک یا مرد تلخ خوانده‌اند که بسیار شیرین بوده است و این نام هم خود نامی است شوخ و طنزآلود و اندک اندک در ریخت طلحک آمده است.

■ و شاید آدم شیرینی که سخنانش بر برخی آدم‌ها تلخ می‌آمده؟
بله این هم بی‌راه نیست.

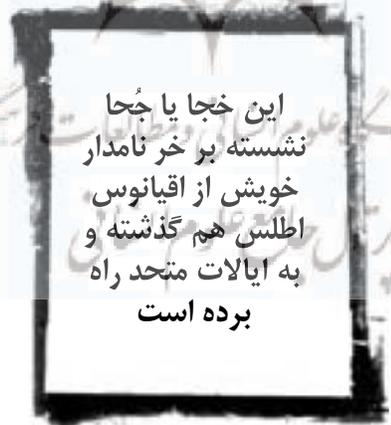
و قهرمان دیگری که در رساله دلگشا می‌بینیم کسی است به نام «مولانا قطب‌الدین» یا گونه‌ای دیگر از قهرمان طنز همان است که «خُجَا» نامیده می‌شده است که در ادب پارسی در ریخت «جُحا» به کار رفته است. به گمان بسیار ریخت به آیین و کهن آن خجابه بوده است که ریختی است از (خواجه) و گشته آن شده است «جُحا» این قهرمان فراتر از جغرافیای ایران و خاور زمین توانسته ست در سرزمین‌های دیگر هم جایگاهی برای خود بیابد در ادب اروپایی هم او قهرمان طنز است او را (goha) به نامی می‌خوانند که ناچارم از گفتن، که دستمایه‌ای برای شوخی و طنز می‌شود. حتی این خجایا جُحا نشسته بر خر نامدار خویش از اقیانوس اطلس هم گذشته و به ایالات متحد راه برده است بذله‌ها و داستان‌های شوخ او در این سرزمین هم با رویکرد آمریکای‌ها روبرو شده است.

از این قهرمان، قهرمانی دیگر سر بر آورده است که آشناتر است برای ما ایرانی‌ها، «ملا نصرالدین» بسیاری از شوخی‌ها و داستان‌های «جحا» بر ملا نصرالدین خوانده شده است. از این رواگر دهخدا یا نویسندگان پیرو او این قهرمانان طنز را پدید آورده‌اند بی‌شک از این شخصیت‌ها الگو گرفته‌اند.

■ با تشکر.
سپاسگزارم.

او را بشناسد. از او می‌پرسد که کیستی در این جا به چه کار آمده‌ای؟ رستم به ناچار بی‌آن که زندرزم را بشناسد از آن روی که راز او از پرده بیرون نیفتد و تورانیان آگاه نشوند که رستم به اردوگاهشان آمده است مشتی برگردن زندرزم می‌زند و او در جای می‌میرد بدین سان کسی که می‌توانست گره گشای باشد. از بین می‌رود و اگر این اتفاق رخ نمی‌داد سهراب به دست رستم کشته نمی‌شد و این فاجعه رخ نمی‌داد. اگر ما ساختار درونی داستان را بکاویم می‌بینیم که در مرگ «زندرزم» بن مایه‌ای طنزآلود نهفته است و به سخن دیگر طنزپرداز می‌تواند بر پای این رخداد اثری درخشان در طنز بیافریند. این گونه از طنز ریشخندآمیز و سیاه‌راما در ساختار و ژرفای داستان‌های کهن بسیار می‌توانیم یافت اما نه به صورت نمونه‌های روشن و آشکار.

■ در داستان‌های صوفیانه چه طور؟
یکی از بهترین نمونه‌ها در داستان مرغان، گفتگوی شیخ صنعان با پیروان است. هنگامی که آنان او را از دلبستگی به دختر ترسا باز می‌دارند، پاسخ‌های که پیر به پرسش‌ها و نکوهش‌های آنان می‌دهد، آن چنان نغز و دندان شکن است که می‌تواند



ساختاری طنز آلود هم داشته باشد.
■ شخصیت‌های مثل بهلول تلخک و دیگرانی از این دست همان‌ها که عقلای مجانبین خوانده شده‌اند در مسیر ادبیات داستانی ایران حضوری پررنگ داشته‌اند و تا دوام این حضور را در تیپ‌سازی‌ها و شخصیت‌سازی‌های دوران معاصر در آثاری

گونه داستان را بکاوید همواره به بن مایه‌های طنزآلود می‌رسید که پایه داستان را می‌سازند اما به نمود در نیامده است.

آن چه طنز سیاه را در روزگار ما از این گونه طنز در روزگار گذشته جدا می‌دارد شاید همین است به سخن دیگر آن طنز نهانی در این روزگار به نمود و کردار درآمده است. داستانی بر پایه این گونه از طنز نوشته می‌شود. اما در غم‌نامه‌هایی ماند رستم و سهراب برای نمونه این طنز را مادر ژرفای داستان می‌یابیم و پایه این نوع داستان‌ها بر رویارویی و ناسازی نهاده شده است، در آن‌ها تلاش پرشور آدمی به ریشخند گرفته می‌شود. همین می‌تواند دستمایه‌ای برای طنز باشد. یک نمونه از همین داستان به سهراب جوانی است خام و جویای نام از سمنگان به یاری افراسیاب سپاهی می‌آراید و به سوی ایران می‌آید به آهنگ آن که رستم را بر تخت پادشاهی بنشانند و افراسیاب را از میان بردارد و بر ستیزه‌ها و کشمکش‌های میان ایران و توران پایان بدهد. تهمینه (زندرزم) دایی سهراب را با او همراه می‌کند تا رستم را به سهراب بشناساند اما این زندرزم در گیراگیر رویدادی کناری و بی‌فروغ در داستان از پای در می‌افتد. رستم، شبانگاه از آن روی که بسیار درباره سهراب شنیده است و او را پهلوانی از گونه دیگر می‌شناسد به اردوگاه تورانیان می‌رود تا سهراب را در نهان از نزدیک ببیند و بداند که چگونه دلاوری است. زندرزم از بزم سهراب برای کاری که استاد آن را «کاری شایسته» خوانده است، بیرون می‌آید. در همین آمیغ یا ترکیب «شایسته کار» طنزی نهفته می‌تواند بود استاد آشکار نداشته است که این کاری که زندرزم باید انجام می‌داد چه کاری بوده است، این را وا گذاشته است به خواننده نکته سنج ما می‌توانیم گزارشی طنزگونه از این «شایسته کار» بدهیم و در واقع آن را کاری بدانیم زیست شناختی که از آن گریزی نیست. پهلوان و زبون یا پادشاه و گدانی شناسد و همه‌گان به ناچار به آن دست می‌یازند. اما همین کار که خود می‌تواند خاستگاه طنز و شوخی باشد به بهای جان زندرزم تمام می‌شود. هنگامی که از خرگاه سهراب بیرون می‌آید، مردی زنده و بالابند را در تاریکی می‌بیند که به هیچ پهلوانی نمی‌ماند. از این روی زندرزم کنجکاو می‌شود که او کیست فرا می‌رود تا